بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 9 اردیبهشت 1397.

خب بحث قبلی را ما تمام کرده بودیم ولی بعضی از دوستان گفتند تکرار کنیم ما حالا با یک مقدار اضافات آن قسمت اخیر بحث را تکرار می کنیم. خب بحث سر این بود که بحث سر شک در شبهه محصوره و شبهه غیر محصوره بود که اگر در جایی شک کردیم که شبهه محصوره است یا غیر محصوره است تکلیف چیست. عرض شد که این بستگی دارد به مبانی مختلفی که ما در شبهه غیر محصوره ما قائل به عدم تنجیز علم اجمالی می شویم. بحث عمده را روی مبنای مرحوم نائینی دنبال می کردیم مرحوم نائینی شبهه غیر محصوره را این طوری معنا کرده اند شبهه ای که مخالفت قطعیه در آن امکان پذیر نیست و چون مخالفت قطعیه در آن امکان پذیر نیست بنابراین علم اجمالی منجّز نیست. با تقریبی که گذشت. خب صحبت سر این که بنا بر این مبنا ما چطوری باید مشی کنیم. مرحوم آقای صدر فرموده بودند که لازمه این مبنا این است که ما در واقع شک داشته باشیم در تعارض اصول. در واقع اگر شبهه غیرمحصوره باشد چون امکان مخالفت قطعیه وجود ندارد اصل ترخیصیه در اطراف معارضه نمی کنند و همه شان جاری می شوند. ولی اگر مخالفت قطعیه امکان پذیر باشد اصل ترخیصیه در جمیع اطراف تعارض می کنند. ما برای این که بحث راحت تر بشود دنبال شود فرض کردیم این بحث را در دو مورد اگر اطراف علم اجمالی ما دو مورد داشته باشد که امکان مخالفت قطعیه در این دو مورد نباشد. این خیلی تفاوت جدی ندارد با بحث ما که شبهه غیرمحصوره است و اطرافش زیاد است. خب بحث سر این است حالا این را چطوری باید مشی کنیم. آقای صدر می فرمودند که خب این جا اولین مورد را که شخص می خواهد مرتکب شود دو طرف دارد. یقین ندارد که قدرت بر مخالفت قطعیه دارد یا ندارد. در نتیجه در تعارض اصول شک دارد اصل ترخیصی در آن یک طرف جاری می شود. خب موقع طرف دوم که پیش می آید یا امکان مخالفت قطعیه ندارد که خب هیچی یعنی بعد از ارتکاب طرف اول ارتکاب طرف دوم مقدورش نیست. خب محذوری ندارد مقدورش نیست و طبیعتا اصلی هم نمی خواهد که جاری کند. مقدورش نیست که انجام دهد که بحث کنیم آیا جایز هست انجامش یا نیست. اگر بعد از ارتکاب یک طرف ارتکاب طرف دوم مقدور باشد خب وقتی مقدور شد کشف می شود که در واقع اینجا تعارض بوده است. امکان مخالفت قطعیه بوده است در واقع این شبهه محصوره بوده است شبهه غیرمحصوره نبوده است. و بنابراین اصول متعارض بودند وقتی اصول متعارض بودند الآن ارتکاب طرف باقی اشکال دارد. حالا طرف قبل مرتکب شده است که هیچ رفته است پی کارش ولی طرف موجود ارتکابش دیگر بعد از این ارتکاب نباید بکند. آقای هاشمی در پاورقی اشکال کرده اند اشکالشان این است که موقع ارتکاب طرف اول که علم اجمالی منجّز نیست. چون شک داریم در قدرت بر مخالفت قطعیه یا نه علم اجمالی منجّز نیست بنا بر فرض. به اعتماد با اصول ترخیصیه خب یک طرف را مترکب می شود. طرفی که مرتکب شد می آید نوبت طرف دوم. در مورد طرف دوم هم علم اجمالی الآن دیگر نمی تواند اثر کند. الآن دیگر علم اجمالی ندارد. علم اجمالی اثر دارد که هر دو طرفش موقع تأثیر علم اجمالی در محل ابتلا باشند. اما یک علم اجمالی ای که یک طرفش از محل ابتلا خارج باشد موقعی که می خواهد تأثیر کند آن که اثر ندارد. و در خب ایشان اشاره می کنند که در مواردی که یک طرف از محل ابتلا بقائا خارج می شود آن نکته دیگری وجود دارد آن نکته یک علم اجمالی که از اول است علم اجمالی که یک طرفش قصیر هست یک طرفش طویل هست آن به ما نحن فیه ربطی ندارد جایی که من دو طرف دارم هر دو در محل ابتلای من اول داخل بودند بعد یکی از آنها از محل ابتلای من خارج شده است این از همان اول من علم دارم که یا طرفی که از محل ابتلا خارج شده است الی حین الخروج عن محل الابتلا واجب است یا آن یکی حالا در شبهه تحریمیه یا آن طرفی که حین الابتلا حرام است یا آن طرف به صورت مستمر حرام است. این علم اجمالی منجّز است و اثرگذار است. نسبت به بعد از خروج یک طرف از محل ابتلا. نسبت به بعد از خروج از محل ابتلا این علم اجمالی اثر دارد. در ما نحن فیه همچین علم اجمالی نداریم که از اول وجود داشته باشد و تأثیر کرده باشد. بنابراین اینجا لازمه اش این است که ما تنجیز علم اجمالی هیچ تنجیز نداشته باشد طرف دوم را هم بشود مرتکب شد. بنابراین این دیگر خیلی حتی از موارد اگر ما در شبهه غیرمحصوره قائل شویم مخالفت قطعیه حرام است اینجا مخالفت قطعیه اش هم جایز می شود که در شبهه غیر محصوره خب آن یک بحثی است مخالفت قطعیه اش جایز هست یا نیست بنابراین که در شبهه غیر محصوره مخالفت قطعیه اش حرام باشد و فقط تجویز موافقت قطعیه کند در شبهه غیر محصوره اینجا نه تجویز مخالفت قطعیه هم علم اجمالی می کند. این محصل فرمایش آقای هاشمی است در پاورقی. ما عرض کردیم که در اینجا با بیان آقای هاشمی نمی توانیم موافقت کنیم همان کلامی که آقای صدر اینجا دارند به نظر می رسد تام باشد. توضیح و ذلک این که در ما نحن فیه ما یک علم اجمالی از همان اول داریم. ولی نمی دانیم که این علم اجمالی اثر کرده بوده است یا خیر. این علم اجمالی اگر اثر کرده باشد از اول اثر کرده است. ولی چون ما در واقع یعنی یک علم اجمالی هست نسبت به دو طرف. چون نمی دانیم این علم اجمالی تأثیر کرده است یا خیر به خاطر شک آن ما اصل ترخیصیه جاری کردیم. ولی بعد از این که فهمیدیم که علم اجمالی تأثیر دارد می فهمیم که آن اصل ترخیصی که انجام گرفته بوده است از اول وجود نداشته است. یعنی به این معنا که ما حالا این طوری تعبیر کنم که نسبت به خود آن اصل ترخیصیه هم شک داریم. شک در حکم ظاهری داریم. نسبت به آن حکم ظاهریه شک داریم به دلیل شک در حکم ظاهری با تمسک به اصاله الظهور ادله ترخیصیه حکم کردیم که در طرف اول اصل ترخیصیه جاری است. اصاله الظهور را اینجا جاری کردیم. بعد که کشف شد که اینجا علم اجمالی منجّز بوده است کشف می شود که آن اصاله الظهور مطابق واقع نبوده است. اینجا معذّریت در واقع به اعتماد اصاله الظهوری هست که این اصاله الظهور فقط در طرف اول جاری می شد در طرف دوم چون شک داریم اصاله الظهور جاری نمی شد بنابراین ما شک در معارض داشتیم. و در شک در معارض اصل در یک دلیل جاری می شود. ما اصاله الظهور را نسبت به آن طرفی که می خواهیم مرتکب شویم آن اصاله الظهور قطعا آن را می گیرد احتمال دارد این اصاله الظهور به دلیل معارضه با یک اصاله الظهور در طرف دیگر ساقط شده باشد. ولی این احتمال سقوط اصاله الظهور به جهت معارض اصاله الظهور را از اعتبار نمی اندازد. خب این مطالبی که بود تا اینجا عرض کردیم. خب اینجا یک ان قلتی اینجا ممکن است مطرح شود آن ان قلت این است که شما می گویید که در واقع وقتی که ما می فهمیم که قدرت بر طرف دوم هم داریم کشف می شود که از اول هر دو اصل جاری شده اند تعارضا تساقطا یعنی حکم ظاهری در قبل از این که من به آن قبل از این که واصل شود حکم ظاهری موضوع داشته است مجرا داشته است جاری می شده است و با جریان و تساقطش با اصل دیگر از اثر افتاده است. در حالی که در حکم ظاهری این مطلب معنا ندارد. فرق است بین حکم واقعی و حکم ظاهری. حکم واقعی می تواند در عالم واقع وجود داشته باشد بدون این که به من واصل شود. صلوه واجب است من بدانم یا ندانم صلوه واجب است. این وجوب صلوه یک حکم واقعی است. حکم واقعی مقوّمش وصول نیست. ولی حکم ظاهری مقوّمش وصول است. چون معذّریت و منجّزیت می خواهد بیاورد. و این معذّریت و منجّزیت بدون وصول معنا ندارد. حالا وصول که می خواهیم بگوییم در معرض وصول بودن هم کافی است قابل وصول بودن هم کافی است. در ما نحن فیه قابل وصول هم نبوده است. فرض این است که از همان اولی که بحث است ما شک داشتیم بنابراین نسبت به جریان اصل در طرف باقی طرف دوم از اول معنا ندارد اصل جاری شود. اگر بخواهد اصل جاری شود از این به بعد باید جاری شود. از این به بعد بخواهد جاری شود همان مشکلی که آقای هاشمی مطرح می کنند از این به بعد که دیگر علم اجمالی من ندارم. شما می گویید علم اجمالی از همان اول اثر می گذاشته است و تنجیز می کرده است تنجیز علم اجمالی به وجوده الواقعی در زمانی که من این علم اجمالی را اصلا نمی دانستم که شرایط علم اجمالی را دارد یا ندارد معنا ندارد که. بنابراین این خلط است بین حکم واقعی که می تواند بدون وصول هم محقق شود و حکم ظاهری که نه مقوّمش وصول یعنی در معرض وصول بودن هست. خب این ان قلت. خب حالا من نمی خواهم الآن وارد بحث بشوم که این تفکیک بین حکم ظاهری و حکم واقعی درست است یا نیست روی همین مبنایی که مشهور بین آقایان هست که در حکم واقعی وصول شرط نیست روی همین مبنا می خواهم بحث را ادامه دهم. حالا ما یک جور دیگر مشی می کنیم حالا خیلی نیاز نیست که روی مبنای خود آن بحث را دنبال کنیم. روی همین مبنا ببینیم آیا این اشکال تا چه حد وارد است. پاسخ مطلب این است که این که ما می گوییم اینجا اصل در اصل ظاهری دردو طرف تساقط می کنند نه این که جاری می شوند و تساقط می کنند. که شما بگویید اصل ظاهری در قبل از وصول که امکان چریان نارد اصلا معنا ندارد جریانش. بحث این است که اصل ظاهری مقتضی اگر داشته باشد برای جریان دو تا اصل داشته باشیم که هر دو مقتضی بر جریان داشته باشند از باب این که ترجیح بلا مرجّح نشود ما متوجه می شویم که هیچ یک از این دو اصل جاری نمی شود.

پرانتز

غرض من این نکته است در بحث تعارض بهرحال مقتضی برای جریان اصل ظاهری نسبت به دلیل اول و دلیل دوم نمی دانیم مقتضی نسبت به هر دو وجود داشته است یا خیر به دلیل این که نمی دانستیم اصاله الظهور نسبت به دلیل اول حجّت بوده است. ولی بعد که فهمیدیم که مقتضی نسبت به هر دو وجود داشته است کشف می کنیم که از اول جاری نشده است. نه این که از این به بعد جاری نمی شود. مقتضی ثبوت وجود داشته باشد این که مقتضی ثبوت حکم ظاهری در مقام واقع وجود داشتن یا نداشتن مانعی ندارد. اجرای بالفعل حکم ظاهری بدون وصول اشکال دارد. ولی مقتضی داشتن آن در مقام واقع اشکالی ندارد. به تعبیر دیگر مقتضی حکم ظاهری دو اثر دارد. یک اثر این است که با وجود آن مقتضی به فعلیت می رسد آن مقتضی حکم ظاهری اگر معارضی نباشد چیزی نباشد به فعلیت می رسد. با عدم مانع

یکی دیگر این است که با وجود جلوی اثر مقتضی دیگر را می گیرد. مانعیت دارد مقتضی هر دلیلی از تأثیر مقتضی دیگر. این که مقتضی دلیل دوم بخواهد در متن واقع و بدون وصول به فعلیت برسد خب این اشکال دارد. که حکم ظاهری نمی تواند فعلی شود. ولی این که اثر بگذارد نگذارد جلوی فعلیت آن مقتضی دلیل اول را بگیرد این محذوری ندارد. یعنی به تعبیر دیگر ممکن است در عالم ثبوت و بدون وصول یک دلیل فعلیت پیدا نکند فعلیت پیدا نکردنش در عالم ثبوت باشد. نه فعلیت پیدا کردنش. ما می گوییم در واقع بعد از این که ما کشف می کنیم که قدرت بر طرف اول و قدرت بر طرف دوم هر دو داشته ایم کشف می کنیم که دلیل اول فعلیت نداشته است. در متن واقع یعنی فعلیت نداشتن آن متوقف بر علم من نبوده است. آن زمانی که فعلیت نداشته است من هم عالم نبودم خیال می کردم فعلیت دارد بعدا می فهمم که از همان اول فعلیت نداشته است. یعنی فعلیت نداشتنش متوقف به علم من نباشد. خب مانعی ندارد. آن که اشکال دارد این است که فعلیت پیدا بکند بدون این که من عالم شوم. که نسبت به دلیل دوم ممکن است این متصور باشد. یا هر دلیل ظاهری حالا این که یک دلیل ظاهری فعلیت پیدا کند بدون این که واصل باشد یا در معرض وصول باشد اشکال دارد. ولی این که یک حکم ظاهری که واصل نیست و در معرض وصول هم نیست ولی فعلیت پیدا نکند یک مانع ثبوتی داشته باشد که جلوی فعلیتش را بگیرد. مانعی ندارد جلوی فعلیتش را هم می گیرد. و ما نحن فیه هم از این باب است این را توجه فرمایید ان نکته ای که باعث می شود که آن حکم ظاهری نسبت به دلیل اول فعلیت پیدا نکند یعنی ما بعد از این که کشف می کنیم که قدرت بر هر دو طرف داشتیم متوجه می شویم که نه نسبت به دلیل اول این حکم ظاهری فعلیت داشته است نه نسبت به دلیل دوم فعلیت داشته است. محذور چیست؟ محذور ارتکاز المناقضه است. ارتکاز المناقضه یک امر واقعی است. یعنی بین اجرای اصل در کلی الطرفین و آن حکم واقعی ای که اینجا وجود دارد اینها هم ارتکاز مناقضه است. وقتی ارتکاز مناقضه هست من چه بدانم چه ندانم اینجا مناقضه وجود داشته است. من چون نمی دانستم خیال می کردم مناقضه نیست خیال می کردم که اینجا می شود اصل جاری شود حکم ظاهری اصاله الظهور هم این را تثبیت کرد به من گفت در یک طرف اصل جاری کن. بعد که کشف می شود که نه در آن طرف اول هم اصل جاری نشده بوده است. بنابراین من تخیّل کرده ام یعنی در واقع نسبت به اثر آن حکم ظاهری که اجرا کردم نه این که خود آن اثر ظاهری اجرا شده بوده است. حکم ظاهری نسبت به حکم ظاهری اجرا شده بوده است. چون شک در حکم ظاهری داشتن آن شک در حکم ظاهری را با اصاله الظهور نسبت به دلیل اول برطرف کردم ولی این شک در اصاله الظهور که برطرف می شود مادام کونه شاکا برطرف می شود. بعد که ما کشف کردیم که اقا اجرای اصل ظاهری در طرف اول هم گیر داشته است. خب معنایش این است که کشف می کنیم که از اول این اصل ظاهری جاری نبوده است. البته آن اثرهایی که یک نوع تنجیزی آن دیگر نمی شود الباقی لا ینقلب ان ما ... یک مقدار تنجیزی در فاصله ارتکاب طرف اول و ارتکاب طرف دوم نسبت به ارتکاب طرف اول آن تنجیز آمده است آن تنجیز که امکان ندارد از بین برود. ولی اثر اجرای یعنی تعارض اصاله البرائه اصل ترخیصی در طرف اول و اصل ترخیصی در طرف دوم اثرش نسبت به طرف دوم بعد از علم به امکان مخالفت قطعیه حاصل می شود که نتیجه اش این می شود که اجرای اصل در دو طرف نبوده است از اول هم نبوده است بنابراین علم اجمالی از همان اول تنجیز کرده است که من چون نمیدانستم که این علم اجمالی تنجیز داشته است در زمان اول معذور بودم از این به بعد دیگر معذور نیستم. بنابراین کلام شهید صدر به نظر می رسد که تام باشد.

سؤال: اصاله الظهور نسبت به فرد اول چطوری شکل می گیرد با این که شک در مخصص

پاسخ: حالا این را توضیح می دهم

خب اینجا یک بحث این است که در مورد اصاله الظهور ما اینجا شما می گویید شک در معارض دارید. در واقع ما نمی دانیم که این اصاله الظهور نسبت به یک دلیل خب حجّت است نسبت به دلیل دوم نمی دانیم که حجت است یا نیست. چه فرقی دارد بین شک در معارض با شک در مخصص؟ اینجا بهرحال منشأ این که ما شک در این معارض می کنیم یعنی شک می کنیم در این که آیا اصاله الظهور نسبت به دلیل دوم جاری هست این است که آیا قدرت بر امتثال کلی الطرفین دارم یا خیر. و شارع مقدس نسبت به این که مکلّف قدرت دارد یا ندارد که تضمینی نمی دهد. ما قبلا در بحث این که آیا مخصص لبّی به عام عنوان می دهد یا نمی دهد این گفتیم که اگر مخصص لبّی از سنخ اموری باشد که شارع مقدس عدم وجود مخصص را در موارد خودش تضمین می کند آنجا عنوان نمی دهد. و آنجا تخصیصاتی که صورت می گیرد تخصیص افرادی است نه تخصیص عنوانی. ولی در جایی که شارع تضمین نمی کند لاجرم تخصیص، تخصیص عنوانی است. خب ان قلت این است که چرا شما این بحث را در شک در معارض پیش نمی کشید؟ در شک در معارض هم همین مطلب را بفرمایید. چون بهرحال ولو این شک در معارض که در ما نحن فیه صورت گرفته است ریشه شک در معارض در اینجا از اینجا است که آیا من قدرت بر مخالفت قطعیه کلی الحکمین را دارم یا خیر. قدرت بر مخالفت قطعیه چیزی نیست که شارع مقدس تضمین کند که شما قدرت ندارید یا دارید. تضمینش شما را قادر بر یعنی شخصی که عاجز است تکلیف ندارد. شارع مقدس نمی گوید که شما عاجز نیستید به این کاری ندارد. پس بنابراین این چه فرقی هست بین شک در معارض و شک در مخصص که شما بین شک در مخصص می گویید در مواردی که شارع تضمین نکرده است شک در مخصص را، باز نمی شود به عام تمسک کرد. ولی در شک در معارض می شود به عام تمسک کرد این محصل اشکال. پاسخ این اشکال یک نکته ای را توجه فرمایید آن نکته این است که ما در دو تا دلیلی که معارض هستند اساسا یک بحث این است که آقایان می گویند که دو دلیل معارض، هر دو دلیل اقتضای حجّیّت داشته اند ولی این اقتضا به فعلیت نرسیده است. در این بحث تعادل تراجیح می گویند متعارضین اقتضای حجّیّت دارند. ولو بنا بر طریقیت حالا چه قائل به طریقیت باشیم چه سببیت باشیم اقتضای حجّیّت دارند ولی این اقتضا به فعلیت نمی رسد. خب بنا بر سببیت حالا ممکن است ما خیلی گیر ندهیم. ولی بحث عمدتا بنا بر طریقیت است. چطوری هست که این اقتضا وجود دارد؟ متعارضین هر دو مقتضی دارند. آقایان در جواب گفته اند که اگر حجّیّت هر دلیلی به خاطر طریقیّت شخصیه دلیل باشد خب متعارضین هر دو شان طریقیت شخصیه ندارد. بالأخره ما می دانیم که یکی از متعارضین مخالف واقع است آن دلیلی که مخالف واقع است خب طریقیت ندارد. بنابراین نمی توانید بگویید هر دو دلیل ملاک طریقیت دارند. اما در بحث حجّیّت ملاک طریقیّت که مناط حجّیّت است طریقیّت نوعیّه است. یعنی طریقیّت در نوع موارد. و ان شئت قلت طریقیت در هر مورد لو لا التعارض. آن چیزی که باعث می شود که شارع مقدس یک اماره را حجّت می کند نه این که خود این اماره طریقیت دارد. ممکن است اصلا اماره ظن به خلافش وجود داشته باشد. اصلا چطور می شود که یک اماره با وجود ظن به خلافش حجـت می شود؟ این که می گویم ظن به خلاف حتی ظن نوع مکلّفین به خلافش هم ممکن است باشد. بحث سر این نیست که ظن من مکلّف. نوع مکلّفین اگر در خصوص مورد هم ظن داشته باشند که این دلیل مخالف واقع است این باعث از اعتبار افتادنش نمی شود. روی همین جهت ما این مطلب را در جای خودش گفته ایم. خبر صحیح با اعراض مشهور از حجّیّت نمی افتد. یک بحثی در اصول هست که مرحوم آقای صدر خیلی بالا پایین کرده است بنابر نقلی که آقای حائری دارند گاهی اوقات این طرفش را اخذ کرده است گاهی اوقات آن طرف. آن این است که یک اماره اگر همراه آن یک اماره ای باشد که اماره غیر معتبری باشد که آن اماره غیر معتبر طریقیّـت نوعیّه آن اماره را از بین ببرد. یعنی این که نوع مردم با ملاحظه این اماره دیگر نسبت به این ظن پیدا نمیکنند. آیا وجود طریقیّت نوعیه بر خلاف اماره را از حجّیّت می اندازد یا خیر؟ در آن بحث یکی از محورهای بحث شاید محور اصلی بحث آن این است که آیا ملاک حجّیّت اماره طریقیّت در خصوص مورد است؟ اگر طریقیّت در خصوص مورد ولو برای نوع مردم نمی خواهیم بگوییم طریقیت در خصوص مورد شخص مکلف. برای نوع مردم. نوع مخاطبین. آیا یک همچین شرطی هست که برای نوع مخاطبین باید طریقیت داشته باشد یا خیر؟ پاسخ مطلب این است که ما در اماره همچین شرطی نداریم. نه عقلائا نه شرعا هیچ کدامش نداریم که حتما باید در خصوص این مورد طریقیت داشته باشد. ملاک حجّیّت طریقیّت در نوع موارد است. بنابراین یک اماره ای که این طریقیّت نوعیّه را داشته باشد. آن حجّت است ولو طریقیت شخصیه یعنی طریقیت در شخص مورد را نداشته باشد. این نتیجه این بحث این می شود که خبرین متعارضین هر دو ملاک دارند. اگر واقعا متعارض باشند. خب من یک خبری اینجا دارم این خبر ملاک حجّیّت را دارد. چه معارض باشد چه نباشد این ملاک حجّیّت را دارد. معارض ملاک حجّیّت این را از بین نمی برد مانع از تأثیر ملاک می شود. نه ملاک را از بین ببرد. این با مخصص فرق دارد. مخصّص وقتی شیئی عنوان می دهد اصلا ملاک اعتبارش نسبت به شیئی که واقعا عنوان مخصص بر آن منطبق است ملاک ندارد. در مخصص ملاک وجود ندارد ولی در معارض ملاک وجود دارد. فرق است بین این دو تا. و فارق این دو تا فارق را باید با هم دیگر تفکیک کرد. حالا دیگر وقت گذشت من این را بیشتر فردا توضیح می دهم و حالا این بحث هایی که داشتیم روی مبنای مرحوم نائینی بود. ما مبنایی که خودمان دنبال می کردیم شبیه همین حرف ها در موردش قابل تطبیق هست فردا انشاء الله توضیح می دهم در بعضی از مراحل یک راه حل های ساده تری اینجا وجود دارد که همین نتیجه را روی مبناهای ما راحت تر می شود گرفت و بعضی از این ان قلت و قلت هایی که اینجا مطرح است روی مبنای ما راحت تر پاسخ داده می شود که انشاء الله فردا در موردش توضیح می دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد